

متدت (مرجعیت) مدیریتی، معرفتی و کاریزمایی [شیعه]

نویسنده: محمدعلی امیرمعزی

مترجم: علی رحیملو*

قدرت سیاسی - اجرایی، مسأله اصلی تشیع در طول تاریخ بوده است. در بخش قبل، دیدیم که نهضت شیعه در تاریخ، با وفاداری و تابعیت منحصر به فرد شیعیان و آرمان تحقق اوامر حق، آغاز شد. هم‌چنین دیدیم که چگونه مشکلات عملی ذاتی در الگوی قدرت (حکومت) شیعه، سرانجام این نهضت را به سوی غیبت امام دوازدهم سوق داد. پس از غیبت مسأله قدرت هم‌چنان ادامه یافت و به حوزه دیگر که همان اجرای قوانین (حق) بوده، منتقل شد؛ قوانینی که در واقع طبق اعتقاد جامعه شیعه، حقیقت آن با توجه به تبعیت از امام و در برخی موارد، مطلقاً مساوی با تبعیت از امام، محقق می‌گشت. این شیفتگی و تمایل (به امام) در تفکرات جدید حقوقی شیعیان، دوباره به شکل دیگری ظاهر شد، یعنی تبعیت از قوانینی که مجتهد (جامع‌الشرایط) شایسته وضع می‌کرد. به علاوه قدرت رهبری، منشأ اصلی اختلاف بین سنی و شیعه بوده و هم‌چنان به صورت مسأله فاقد تفاهم و گفت‌گو، میان سنی و شیعه باقی مانده است. در

* دانش‌جوی کارشناسی مترجمی زبان انگلیسی

نهایت، به این نتیجه رسیدیم که اختلافات میان تشیع، تشیعی که مفهومی وسیع‌تر از اصول‌گرایی در اجتهاد (قوانین) را در بر دارد، اغلب اختلاف در اشکال مختلف نظریه حساس و اساسی قدرت (سیاسی - اجرایی) را شامل می‌شود.

این بخش، به مباحث از دو روحانی برجسته شیعه، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی و آیت‌الله محمدعلی تسخیری می‌پردازد. از آن‌جا که هر دو نفر در نوشته‌هایشان دارای عقاید یکسانی هستند، زندگی‌نامه آنان برای خوانندگان جالب توجه خواهد بود.

آیت‌الله مصباح یزدی، مدت‌ها شاگرد فیلسوف بزرگ، علامه طباطبایی بوده و هم‌دکتر (به معنای مجتهد) حوزه علمیه قم و هم‌رییس مؤسسه تحقیقاتی امام خمینی علیه السلام (در گذشته با نام مؤسسه محمدباقر) در قم است. این مؤسسه به منظور تربیت شاگردانی با آموزش‌های تخصصی ویژه در موضوعات مختلف جدید شکل گرفت؛ مانند جامعه‌شناسی و تحصیلات عالی مذهبی - از طریق برنامه آموزشی مرسوم، مخصوص مدارس علوم دینی. بهبود و اصلاح در آموزش طلاب هدف این مؤسسه است که علمای عمل‌گرا و روشن‌فکر آن را پیشنهاد کرده‌اند. این نوع اصلاحات در ادامه از دیدگاه آیت‌الله تسخیری و در بخش بعد، از دیدگاه آیت‌الله مجتهد شبستری بیان می‌شوند. اغلب نوشته‌های فراوان آیت‌الله مصباح یزدی، در حوزه فلسفه و علم اخلاقند. وی هم‌چنین یکی از اعضای مجلس خبرگان است؛ شورایی متشکل از علما که به تعیین رهبری جمهوری اسلامی موظف هستند و هم‌اکنون حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای عهده‌دار این منصب است.

آیت‌الله تسخیری، با دفتر رهبری ارتباط دارد که نهادی قدرت‌مند است و در حال حاضر، با تمایلات (و مصالح) سنتی (و محافظه‌کارانه) اداره می‌شود. وی هم‌چنین قائم‌مقام وزیر فرهنگ و رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی است که مسئولیت برقراری و حفظ ارتباط میان تشکلات مسلمانان خارج از کشور را بر عهده دارد. نوشته‌های وی اغلب در موضوعات ایدئولوژیک و

سیاسی است. وی به طور منظم، آثاری استادانه و پیچیده به رشته تحریر درمی آورد. که به شیوه متخصصان الهیات و مجتهدان نوشته شده و به منظور ارایه طرح‌ها و راه‌کارهای جدید، مطرح کردن شبهات احتمالی و رفع و رد یکایک آنهاست. نشانه‌های یک نوع پاسخ به (شبهات و مسائل) غرب، در نوشته‌های روحانیان و علمایی به چشم می‌خورد که در این بخش فعالیت می‌کنند. البته آیت‌الله تسخیری در این میان، در ارایه طرح اصلاحی خود به منزله یک حرکت سنجیده تدافعی، صریح‌ترین فرد به شمار می‌رود. این مطلب حتی در سخنان وی دیده می‌شود که برگرفته از قرآن و احادیث شیعه است و در واقع سخنانی انقلابی به شمار می‌آید. وی در مورد استکبار جهانی (منظور آن قدرت‌های غربی به ویژه امریکا)، استضعاف که در تضاد با استکبار است، ستم و تعدی، خواه در حق شیعیان و خواه در مرتبه بعد، در حق کل مسلمانان و حتی کل مردم جهان سوم، و طاغوت که به دشمنان داخلی مانند طرفداران سلطنت و یا مرفهان بی‌درد (ثروت‌مندان با ثروت‌های نامشروع) اشاره دارد، صحبت می‌کند.

تشیع، با آرزوی شیعیان برای رسیدن قدرت رهبری به امام شناخته می‌شود. «قدرت (سیاسی - اجرایی) امام، در دوران پیش از غیبت»، نخستین مبحث در این بخش، است. قدرت در دوران حیات امامان، در اختیار خود ایشان قرار دارد. این نظریه ممکن است به منزله مطلبی مقدس‌مآبانه و زهدفروشانه به نظر رسد.^۱ با توجه به دکترین علم یا دانش جهانی که در این جا اسماعیل «پوناوالا» شرح داده، نه تنها قدرت (مرجعیت) شخص پیامبر، در ائمه امتداد یافته، بلکه تمام تاریخ گذشته و آینده پیامبری، در امامان خلاصه شده است. با توجه به همین حدیث (یا احادیثی) که پوناوالا از آن برداشت می‌کند، ائمه هم‌چنین عاملی هستند برای حفظ جهان از آسیب‌های متافیزیک (ماوراء الطبیعه) و

۱. شیعه امامت را به عنوان ابزاری برای دستیابی به قدرت سیاسی و اجرایی قلمداد نمی‌کند بلکه نگاه صرفاً معنوی و ارزشی به آن دارد و در حقیقت امام علیه السلام را ادامه دهنده مسیر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند. در نتیجه زهدفروشی و تقدس‌زدایی تنها در نگاه مادی معنا پیدا می‌کند. (ناقد - انجمن)

معنوی و اخلاقی که در گذشته‌ای دور و از ذات (و نهادی) ویژه به وجود آمده‌اند. از این رو، آنان نه تنها در مرکزیت تاریخ، بلکه مرکزیتی ماورا و مافوق تاریخ قرار دارند. انتظارات بالایی که این دورنمای متعالی به وجود آورد، حرکت به سوی جریان‌های تفرقه‌افکنانه‌ای را باعث شد که «واکر» در بخش پیشین شرح داده بود. فاصله‌ای که واکر خاطر نشان می‌کند، بین دو اندیشه «امامت به منزله یک ایده‌آل در بررسی پیچیدگی‌ها و جزییات جریان‌های تاریخی» و «خطاپذیری و اشتباه طبیعی افراد» [این که ائمه مانند انسان‌های دیگر، ممکن است دچار اشتباه و خطا شوند- مترجم] وجود دارد و با توجه به مطالب پوناوالا حتی در دوران زندگانی امام پنجم و ششم، دیده می‌شود. این مطلب که برخی از پژوهش‌گران فاضل و دانش‌مند به این فاصله اشاره کرده‌اند، کنایه‌آمیز است؛ زیرا همان‌طور که پوناوالا شرح داده، امامان بعد از آن زمانی هستند که اعتبار و نفوذ نظریه آنها، از استنتاج و بهره‌گیری از یک تئوری کامل و صحیح از قدرت (سیاسی و مرجعیت) امام ناشی می‌شود.

این تئوری کامل و صحیح، در برگیرنده یک انتقال از تأکید ساده بر روحانی و الهی بودن (ائمه) به دیدگاه قدرت (و مرجعیت) به منزله جزیی لازم و ضروری از خداشناسی (الهیات) منطقی و اصولی است. این انتقال، از جذب شیعه در مناظرات و در نهایت اتخاذ جهان‌بینی نهضت منطقی و مستدل «معتزله» ناشی می‌شود. این پیش‌رفت و ترقی با سرعتی حیرت‌آور، بین اواسط قرن دهم و اواسط قرن یازدهم اتفاق افتاد. علت دقیق این که شیعیان راه معتزله را در پیش گرفتند، مشخص نیست. تأثیر مقدماتی شدن خاندان شیعه نوبختی در قرن نهم و دهم و میل به ترک عقاید افراطی و یافتن جای‌گاهی در میان عقاید شایع، دلایلی هستند که عموماً ذکر می‌شوند. مهدی محقق در مقاله‌اش که در مورد مناظرات شریف مرتضی، متخصص الهیات و منطق‌گرا، با معتزله است، عنوان می‌کند که جذابیت دگرترین آزادی اراده و یا ساختاری آزادتر از قدرت (سیاسی) عالم (در زمینه مبحث آزادی اراده) که فضای بیشتری برای گرایش‌های مختلف و منشعب فکری فراهم می‌آورد، از علل این گرایش

(شیعیان، معتزله) است.^۱ کریستوفر ملکرت، احتمال می‌دهد که وقتی شیعیان با موارد مختلفی مواجه شدند، نیمه منطقی بودند. هم‌چنین ممکن است متوجه این نکته شویم که شیعیان در موارد مختلفی، در زمینه امامت با معتزله اختلاف داشتند (این موارد را محقق جمع‌آوری کرده)، اما چارچوب فکری معتزله و پافشاری آنان بر لزوم وجود حاکم و این عقیده که خدا باید تمام تلاش خود را برای (سعادت) مخلوقاتش به کار برد، به خوبی با عقیده امامت شیعیان سازگاری داشت. این مسأله که لازمه لطف خداوندی، وظیفه تعیین بهترین حاکم را بر عهده وی می‌گذارد، با عقیده عصمت امامان شیعه مطابق بود و دکتین اساسی علم (ائمه) را هم شامل می‌شد و ممکن بود در زمره اعتقادات شیعیان مطرح شود. عصمت ائمه حتی از جنبه دیگری نیز تقویت شد؛ زیرا عصمت پیامبران و ائمه (که در منابع حدیثی شیعیان تأیید شده است)، اکنون لزوم منطقی داشت و دارای جای‌گاهی اساسی در مقالات و مباحث مربوط به امامت بود.

عصمت در استدلالات «مرتضی» بسیار قاطع است. آیت‌الله مصباح یزدی، در مقاله‌ای در مورد «استدلال شیعه بر لزوم وجود امام معصوم»، ادعا می‌کند که عصمت در حقیقت، سنگ بنای نظام اعتقادی شیعه و جهان‌بینی آنان است.^۲ هنگامی که عقیده امامت شیعه، با این چارچوب جدید مطابق می‌شد، قدرت (و مرجعیت) شاگردان و مریدان دانش‌مند و عالم ائمه گسترش می‌یافت و آنان

۱. بر اساس باور بسیاری از پژوهش‌گران معتزله به دلیل در جهان‌بینی و تأکید بسیار بر عقل‌گرایی و دوری از سنت به بن بست رسید و مذهبی کلامی با این وضعیت چگونگی می‌تواند در فرایند اقتدار یابی شیعه موثر باشد به نظر می‌رسد نویسنده از برخی خاورشناسان این مسأله را گرفته و در مطالب خود مورد استفاده قرار داده است. گرچه ارتباط شیعه و معتزله از جهات مختلف وجود داشته اما برداشت یکسویه نویسنده تأمل برانگیز و جای نقد دارد. البته اشتراک نظر آنان در برخی مسایل کلامی و به ویژه با معتزله بغداد پذیرفتنی است و این مسأله سبب اتهام زدن گرایش اعتزال به شیعه گردید اما عالمان امامی موضع‌گیری نمودند. (ناقد - انجمن)

۲. مسأله عصمت امامان علیهم‌السلام اختصاص به نظر یک نفر ندارد و یکی از اصول فکری کلامی امامیه بوده است اما نویسنده با کاربرد واژه «ادعا می‌کند» درصدد القاء این نکته است که ایشان در این بحث موضع‌گیری کرده و در حال پی‌ریزی سنگ بنای فکری برای شیعه در زمینه عصمت است. (ناقد - انجمن)

علیرغم وقایع جالبی که نشان‌دهنده استقلال‌شان است که پوناوالا برشمرده، ضرورتاً تابع حکم امام بوده‌اند. زندانی کردن آخرین امامان توسط عباسیان و دنبال آن غیبت صغرا، به تشکیل شبکه‌ای از نایبان منتهی شد که به نیابت از امامان انجام وظیفه می‌کردند.^۱ این نایبان، قدرت خود را پس از غیبت کبرا، با ایفای نقششان به عنوان سخن‌گویان و راویان باایمان و صادق کلمات امام، حفظ کردند که اکنون به جای خود امامان، بر جامعه شیعیان حکومت می‌کنند. تاریخ قدرت مجتهدان شیعه، بعد از این وقایع، به کشمکش میان ایده سنت‌گرایان مطلق و تابعین حدیث (اخباری‌ها) از یک طرف و دسته عمل‌گرای دیگر که به آزادی تفسیر معتقد هستند (اصولیان) از سوی دیگر، منتهی شد. در ابتدا به نظر می‌رسید که سنت‌گرایی (اخباری‌گری) برتری دارد. البته در قرن یازدهم، انگیزه تفسیر شرعی، به فعالیت‌هایی بر مبنای تئوری شرعی انجامید (مانند، نوشته‌های مجتهد بغدادی و شیخ مفید). پس از مقاومت نهایی مکتب سنت‌گرایان (اخباریان) در قرن هفدهم و هجدهم، مکتب اصولیان به وضوح پیروز شد. اخباریان به پذیرش بدون چون و چرای احادیث و روایات، توصیه شده و از هرگونه جسارت برای پرسش در مورد آنها نهی شده بودند. در مکتب اصولیان، پس از پذیرش اصول و یا مبانی سیستم مستدل شرعی خود (قرآن، سنت، اجماع و عقل)، نگاه منتقدانه و پرسش‌گر به احادیث و روایات و عبور از مرز معنای تحت‌اللفظی آنها و رسیدن به معنای قوانین توصیه شده بود.

اخباریان برای مدتی از اعتبار احادیث در مقابل هر کدام از پیروان باوفا و باایمان ائمه دفاع کردند، اما اکنون اصولیان ادعای قدرت مطلق تفسیر آموزه‌های الهی برای متخصصان دینی و در نتیجه قانون انحصاری شرع و تبعیت از آن را برای غیرمتخصصان مطرح ساختند. بدین ترتیب، اعتبار علمی اصولیان به اثبات رسید و اصول آنها به صورت دو جزء کلی اجتهاد و تقلید بیان شد: ارایه احکام

۱. تشکیلات وکالت مربوط به دوره امام صادق علیه السلام و به ویژه پس از امام هادی علیه السلام است نه آن گونه که نویسندگان آن را مربوط به پس از غیبت صغری دانسته است. (رک سازمان وکالت، اثر دکتر محمدرضا جباری، (ناقد - انجمن)

استنتاج شده توسط مجتهد جامع الشرائط از یک سو و وجوب تقلید از مجتهد در تمامی احکام شرعی از سوی دیگر (آیت‌الله تسخیری این نظام را به صورت جزء به جزء شرح داده است). چنین سیستمی به طور طبیعی موجب می‌شود تا نوعی متن و اعتبار، بسته به صداقت و ثبات قدم مشخص به وجود آید. این متون و اعتبار در قرن نوزدهم، نخستین بار در سرزمین ایران و عراق به افراد کمتری تعلق گرفت.

در بعضی ادوار، این وفاداری و تبعیت عوام، تنها بر یک مرجع تقلید متمرکز داشت و این به علت اعلمیت مرجع بود. در جریان حوادث ایران و عراق که برخی از علما را در نقش مدافعان اسلام در مقابل غرب قرار داد، اعتبار و مرجعیت شرعی، برخی اوقات با نفوذ و قدرت سیاسی همراه شد. عوامل مؤثر بر «رسمیت یافتن قدرت (سیاسی) گرفتن» علمای شیعه در عصر جدید در مقاله «دوین استوارت» شرح داده شده است. آیت‌الله تسخیری به جهت همکاری با استوارت، چگونگی شکل‌گیری و رسمیت یافتن و نیاز مبرم به مرجعیت را در پاسخ به نیازهای شرایط مشخص تاریخی نشان می‌دهد، نه فقط به عنوان ضرورت نمایاندن ساختار قدرت (سیاسی) شیعیان. وی می‌گوید: مرجع بر مبنای دلیل حکم می‌کند و یا به عبارت دقیق‌تر، برای شرع تشخیص متعارف (بین العقلا) و عرف، هیچ چارچوب مشخصی تعیین نکرده است. از این رو آیت‌الله تسخیری، مرجعیت را پاسخی عملی و کاربردی به مشکلات جامعه شیعه و مخصوصاً در جهت نیاز به اتحاد در مقابل تهاجم غرب، معرفی می‌کند. این تصویر سودمند و مطلوب، به آیت‌الله تسخیری اجازه می‌دهد تا یک سری اصلاحات اساسی و کامل را در نهاد مرجعیت و در حقیقت، در سلسله مراتب روحانیان به عنوان یک جای خالی، پیشنهاد نماید.

البته پیشنهاد اصلاحات در مرجعیت جدید نیست. طرح‌های اصلاحات، حداقل از ابتدای دهه شصت میلادی ارایه شده و با نمایی کلی که قدرت و متون شخصی که شدیداً در یک مرجع متمرکز یافته، در میان عده‌ای از علما تقسیم شده است. این علما، با هم‌کاری بهتر می‌توانند مشکلات عصر جدید را

مرتفع سازند. اصلاحات آیت‌الله تسخیری، بهبود مرجعیت، خصوصاً در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی را دنبال می‌کند، اما در نتیجه و به صورت عملی، به مجزا شدن (تجزیه) سلسله مراتب روحانیان و بازسازی مراتب قدرت و متون مشخص آنان ولی این بار با عنایت به هدایت و راه‌نمایی (مردم) کشور توسط فقها، منتهی می‌شود، جداسازی قدرت اجرایی یا «ولایت امر» از قدرت مقام افضل فقها یا مرجعیت یکی از قسمت‌های مهم تکمیل‌کننده این طرح (بازسازی) است. با توجه به گفته‌های آیت‌الله تسخیری، تنها یک ولی امر باید وجود داشته باشد، زیرا وجود تعداد بیش از یکی، به نزاع، آشفتگی و درگیری منتهی خواهد شد. استدلال در این جا، آشکارا، برگرفته از ادله سنتی (سنت) بر اساس عقل و عرف است که تنها یک امام باید وجود داشته باشد. اگر چه قدرت و اعتبار افضل فقها، ذاتاً به گونه‌ای است که قابلیت شکل‌گیری بر بیش از یک شخص را دارد و درجه اجتهاد، برای بسیاری کسب شدنی است؛ بنابراین، در وقت فقاقت منطقاً، بر قدرت اجرایی (سیاسی) منطبق نیست. مجتهدان می‌توانند (و در واقع باید) به اجتهاد پردازند، اما در مورد استنتاجات و احکام مستنتج آنها به صورت محض، مباحثه و مناظره می‌شود و در نهایت، حکم استخراج می‌شود و به یک مصلحت منسجم و منطقی و معین تبدیل می‌شود.

از نظر حکومت الهی و روحانی، پیشنهاد آیت‌الله تسخیری، خواص مختلفی دارد. وی در حفظ حق مجتهدان برای استنتاج احکام از متون، نه تنها تئوری اجتهاد را که مؤید این حق برای هر مجتهد است، تصدیق می‌کند، بلکه حتی شاید برای بعضی طلاب عالی‌رتبه (علما) که طبیعتاً احساس می‌کنند که اعتبار و درک از متون را دارند و احتمالاً علاقه‌مند هستند که به استفاده از آن ادامه دهند، این حق را قایل است. وی اظهار می‌کند که مجتهدان در شیوه‌ای که به استنتاج و استخراج احکام شرعی می‌پردازند، تفاوت دارند [و] یک حکم، هیچ‌گاه مانعی در برابر احکام مخالف و متضاد نخواهد بود. پیشنهاد وی هم‌چنین برای مشکلات و داشتن مجتهد عالی‌رتبه معتبر و شناخته شده که بعضی از آنان در

واقع مخالف ایده حکومت روحانیان (حکومت مذهبی) و بعضی مقیم خارج از کشور هستند، به پذیرش مقام ولایت (و اطاعت از آن) و نیز مشکلات کسب اعتبار حقوقی و فقهی کافی برای یک نامزد سیاسی قابل قبول به منظور مطرح کردن وی به عنوان مرجع، غلبه می‌کند. در حقیقت، اگر مبنای اعتبار رهبر، موقعیت وی به عنوان مرجع باشد، این اعتبار که در بررسی‌های نهایی، غیررسمی به حساب می‌آید، توسط دیگر فقهای برجسته که برای پذیرش عمومی در رقابت‌ند، قابل خدشه و مشمول چالش خواهد بود. در این صورت، هر مبارزه (انتخاباتی) و چالشی، آزمون حقانیت حکومت روحانیان را شامل خواهد شد.

برنامه و طرح آیت‌الله تسخیری، در حقیقت یک پیش‌زمینه نظری، برای مواد قانونی مختلف قانون اساسی تجدیدنظر ثمره ایران در سال ۱۹۸۹ میلادی ارائه می‌دهد که مرجعیت به منزله اصلی‌ترین لازمه رهبری در نظر گرفته شده است. این تجدیدنظر ویژه، به نظر می‌رسد به طور عمده، به منظور بالا بردن وجهه رهبر کنونی، (آیت‌الله) خامنه‌ای انجام شد که طبق نظر خود آیت‌الله تسخیری، فقهی روبه رشد است نه فقط یک مرجع تقلید مشهور.^۱ بی‌شک، ایده تأیید هویت ولی (رهبر) و مرجع (و مرجعیت) در عمل بسیار مشکل و حتی انجام ناشدنی است و امکان تأیید آن وجود ندارد. این مطلب که این دو مقام و جای‌گاه می‌باید از یک‌دیگر تفکیک شوند، عقیده‌ای سیاسی در جمهوری اسلامی است. آیت‌الله تسخیری در گفت‌وگوهای خصوصی، عنوان کرده که هر فقهی (رهبر)، ولی یا حکیم (حکم دهنده) نیست. وی در ادامه افزود:

مرجعیت فی نفسه و مؤکداً مسأله‌ای است که الزاماً باید مطابق شرع و

۱. این سخن جای نقد دارد؛ زیرا جایگاه فقهی آیت‌الله خامنه‌ای از دوران ریاست جمهوری ایشان برای شخصیت‌های علمی و بزرگ حوزه مورد تأیید بود گرچه شهرت مردمی در این زمینه نداشتند و این برخاسته از تمرکز فعالیت‌های ایشان در زمینه مسایل سیاسی و اجتماعی و فعالیت‌های انقلابی بوده است و در نتیجه در زمینه مسایل علمی حوزه معرفت آشکار نداشتند، اما با تأیید بزرگان حوزه و حضرت امام علیه السلام نبوغ و جایگاه فقهی ایشان برای همه مردم به اثبات رسید و پس از تصدی رهبری نظام جمهوری اسلامی این مسأله بسیار آشکار گردید. (ناقد - انجمن)

قانون با آن برخورد شده است. (قضیه شرعیه است)

با توجه به گفتار آیت‌الله تسخیری، مراجع که احتمالاً چندین نفر هستند، دارای قدرت اجرایی نیستند، برای مثال، آنان هیچ قدرتی بر بیت‌المال ندارند؛ بلکه رهبر (ولی) قدرت سیاسی لازم را دارد در نتیجه، فقط دولتی که وی در رأس آن است، می‌تواند در مواردی که حکم مباح دارند و قوانین شرع اسلام، حکم صریحی در مورد آنها نداده است، قانون وضع کند. آیت‌الله مصباح یزدی در گفت‌گو با نویسنده این مطالب در قم، به دفعات روی این نکته پافشاری کرده که قدرت ولی (رهبر) و مرجع، حتی اگر در یک مورد، در یک نفر جمع شوند، به طور طبیعی از یکدیگر مجزا هستند. وی گفت: وظیفه مرجع، صدور فتواست در حالی که ولی (رهبر) «قدرت اجرایی» دارد (تنفیذ و تطبیق).

جداسازی قدرت و اعتبار «اجرایی» و «علمی و عرفانی (معرفتی)» در نظریه کنونی، در مباحث مربوط به شرایط لازم برای رهبری (ولی) نیز مشهود است. آیت‌الله یزدی بار دیگر در موافقت با قانون اساسی، اعلام کرد که ولی (رهبر) باید «عادل‌ترین» و آگاه‌ترین افراد نسبت به مصالح جامعه باشد. وی می‌افزاید:

عدالت (و یا تقوای) ولی، یک قوای روحی است که در رفتار و کردار و اعمال وی دیده می‌شود و در نتیجه، توسط شاهدان و افراد ذی‌صلاح و شایسته که مردم را نیز شامل می‌شود، قابل تشخیص و تحقق است.

البته شرایط صلاحیت که در رساله‌های شرعی برای «مفتی» یا مجتهد ذکر شده‌اند، نه تنها عادل (عادل‌ترین) بودن و یا همان تقوا را شامل می‌شود، بلکه معرفت و علم‌آموزی (همراه با مباحثه که مشخصه مهم‌تری است) را نیز در بر می‌گیرد. هم قانون اساسی و هم آیت‌الله یزدی، آشکارا علم و علم‌آموزی را از قلم انداخته‌اند. به عبارت دیگر، آنها شرطی را حذف کرده‌اند که مرجع باید بی‌شک داشته باشد.^۱

۱. این مسأله نشان‌گر عدم دقت نویسنده نسبت به قانون اساسی و گفته‌های بزرگان حوزه است در حالی که در قانون اساسی بر مجتهد بودن رهبر تأکید دارد و این همان جنبه علمی مسأله است. (ناقد - انجمن)

همچنین آیت‌الله تسخیری به منظور کمک و تسهیل در امر دولت، تلاش می‌کند تا علم و آگاهی و اعلمیت را به عنوان نیاز برای قدرت و اعتبار (رهبر) به شمار نیاورد. این نگرانی عمده در مقاله استوارت است. وی اظهار می‌کند که دکترین اعلمیت و یا «رجوع به آموخته‌ترین»، احتمالاً مهم‌ترین فاکتور نبوده که در ساختار شکل‌گیری و رتبه‌بندی سلسله مراتب روحانیان شیعه وجود دارد.^۱ در این جا به نظر می‌رسد که نظر آیت‌الله تسخیری مخالف این است، زیرا وی در مقاله خود، که با هدف رد سلسله مراتب روحانیان برای رسیدن به هدفی که ذکر شد، اعلمیت را شامل احترام و تسلیم مجتهد پایین‌تر در مقابل مجتهد بلندمرتبه‌تر و اعلم، به عنوان زیربنا و پایه معرفی می‌کند. بحث او درباره اعلمیت، با این نظر آغاز می‌شود که این مطلب تاکنون به صورت نادرست تعریف شده و تناقضات و نقایصی دارد و همیشه محل بحث و جدال بوده و با بسیاری از مباحث مؤثر قدرت‌مندان و سران شیعه در مقابل آن هم‌راه بوده است. وی به ابراز بحثی فقهی - حقوقی می‌پردازد که کاملاً بررسی شده و در آن اظهار می‌کند، تبعیت از اعلم، واجب نیست، حتی در صورتی که اختلاف بین نظر عالم‌تر و کم‌علم‌تر وجود داشته و شناخته شده باشد (گفته می‌شود وقتی اختلافی وجود ندارد که مناظرات گذشته، کم‌تر محل بحث بوده است). البته این بحثی مقدماتی برای مقصود اصلی وی به شمار می‌آید که بیان این مطلب است: اعلمیت با مقتضیات عصر جدید مطابق نیست؛ زیرا از آن‌جا که علم گسترش یافته، وقتی انگیزه اسلام به منظور ارایه الگویی کامل برای حیات بشر به سختی قابل تبعیت است، این در واقع ممکن نیست که کسی در تمامی قوانین و اوامر اسلامی، اعلم بوده و بیشتر آموخته باشد.

علاوه بر این، برای «تضمین برنامه منسجم و واحد اجتماعی و به تبع آن توسعه و پیش‌رفت (به عبارت دیگر به منظور مدیریت مؤثر قدرت اجرایی)» مجتهدان باید با یک‌دیگر کار کنند و جدا شدنشان از یک‌دیگر به واسطه

۱. مشکل اصلی نویسنده این است که مطالب خود را مستند مطرح نمی‌کند و با گفته‌ها و برداشت خود استناد می‌دهد و در نتیجه ابراز نگرانی می‌کند و با احتمال مسایل را بیان می‌کند. (ناقد - انجمن)

جای‌گاه و مقام (علمی)، بهتر است و در نهایت، تسلیم امر ولی و قدرت قانون‌گذار وی باشند. تنها شق دیگر این طرح از نظر آیت‌الله تسخیری به رسمیت شناختن یک مرجع عمومی و عام^۱ (جامع و همگانی) است که باید بیشترین صلاحیت را در هر مورد کسب کرده باشد. این ارجاع آیت‌الله تسخیری، به یک مرجع عام که احتمالاً ولی است (البته این مطلب به وضوح روشن نیست) به‌علاوه، اظهارات آیت‌الله مصباح یزدی که ولی و مرجع تنها به صورت بسیار نادر بر هم منطبق می‌شود، ظاهراً با یادآوری خاطرات امام خمینی علیه السلام به ذهن ایشان رسیده است.

امام خمینی علیه السلام به طور منحصر به فردی، توانست پیکربندی قدرت را به عنوان ترکیبی از فقیه و رهبر مجسم کند. که تصویری از «ولایت فقیه» در نظر وی بود و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مقامی مقدس در نظر گرفته شده بود. در پی ارتحال وی، منشأ قدرت سیاسی که به رهبر یا ولی (فقیه) اختصاص می‌یابد، همان‌طور که وی با این عناوین از آن یاد می‌کرد، تغییر پذیرفت. در حال حاضر، آیت‌الله خامنه‌ای رهبری بی‌حد و مرز به جا مانده از امام خمینی علیه السلام را صاحب شد که به عنوان قدرت سیاسی «امام» از آن یاد می‌شود (مثل تأکید بر روابط مشخص بین ایشان و اطمینان یافتن از این که تصاویر ایشان با هم به نمایش درمی‌آیند). ملاقات آیت‌الله خامنه‌ای، هنگامی که وی اجازه ملاقات رسمی در محل اقامت خود را اعطا می‌کند، با اشاره به مقام وی به عنوان نواده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نماینده امام غایب (حضرت مهدی علیه السلام) به طور وسیعی این مطلب اعلام می‌شود که وی هم‌چنین ادعای مرجعیت علمی دارد (مانند فتوا دادن و تظاهر به فقر و رفتار و سلوک زاهدانه فقیه‌ی کامل و وارسته).^۱ آیت‌الله

۱. در این جا نویسنده با نگاهی سیاسی و یا متأثر از تبلیغات غرب و رسانه‌های بیگانه مسایلی را مطرح نموده که جای تعجب از یک محقق دارد. اول این که اظهار می‌دارد ادعای مرجعیت دارند در حالی که شایستگی ایشان کاملاً آشکار است و داشتن جلسات علمی و تدریس درس‌های سطوح عالی حوزه و استفاده بسیاری از فضلا نشان‌گر آن است. دیگر این که مسأله تظاهر به فقر و زهد را مطرح نموده در حالی که بسیار بی‌انصافی بوده است و این مسأله برای همگان آشکار است مگر آنانی که چشم بینایی ندارند. (ناقد - انجمن)

خامنه‌ای، هم‌چنین، حداقل از دیدگاه سنتی، نماینده درست‌کاری و راستی سیاسی انقلاب است. رهبر، نه کاملاً به منزله یک امام و نه کاملاً به مثابه یک فقیه، نماینده نوع جدیدی از قدرت (سیاسی) در تشیع است؛ نزدیک‌ترین معنای معادل، شاید همان «ولی» باشد که در فلسفه شیعه معنا یافته است.

وی به عنوان شکل رهبری پیش از ظهور که در قدرت سیاسی شیعه تجسم می‌یابد، در واقع به عنوان رهبر ملت ظاهر می‌شود و قدر و منزلت و اعتبار ناشخص «ولی»، در ساختار ایرانی، با نوع جدید دیگری از قدرت و رقابت است. این قدرت، قدرت مردم است. مفهوم قدرت از دید شیعه، مشکلات ویژه‌ای برای حاکمیت مردم به طور یک‌سان ایجاد می‌کند. شیعه بر این مطلب پا می‌فشارد که بنا بوده جامعه (و عوام) هیچ نقشی در نصب حاکم (جامعه اسلامی) نداشته باشد و برای این منظور، افراد خاص و بی‌مانندی با خصوصیات و صفات ویژه، صریحاً از طرف خدا و پیامبر ﷺ منصوب شده‌اند. شیعیان دلایل فراوانی برای اطمینان نداشتن به خواست و اراده جامعه (و عوام) دارند، زیرا، همین اراده (جامعه)، خلفای سه‌گانه را به جای حضرت علی علیه السلام برگزید.^۱ بنابراین، نظریه شیعیان (ایران) که مطابق قانون اساسی آنان است، حکومت ائمه به خصوص به شکل کامل و عالی آن که شرح دادیم، نه تنها پشتیبان قدرت مشروع (مردمی) نیست، بلکه طرفدار تمرکز قدرت در یک نفر (استبدادگرایانه) است.

این ویژگی‌ها در ادامه، بر تفکرات و اندیشه‌های جدید حتی در زمان غیبت ائمه نیز تأثیر می‌گذارد. همان‌طور که در توصیف «طلاب عزیز» از سیاست‌مدار در مقاله وی نیز دیده می‌شود، تئوری حقوقی شیعه، که با گرفتن از تئوری سنی شکل گرفت،^۲ در اصل و مبنای فکری، لزوماً استبدادگرا (طرفدار تمرکز قدرت

۱. تفاوت آشکاری میان انتخاب رهبر مجتهد جامع الشرایط و انتخاب امام وجود دارد و نویسنده آن‌ها را خلط کرده است در انتخاب امام نقش مردم پذیرفتنی نیست اما در انتخاب رهبر فقیه مجتهد نقش مردم به صورت غیر مستقیم وجود دارد زیرا با انتخاب اعضای مجلس خبرگان در انتخاب تخصصی رهبر نقش ایفا می‌کنند. (ناقد - انجمن)

۲. نویسنده در این جا درصدد القاء این نکته است که شیعه در زمینه تئوری حقوقی از اهل سنت متأثر شده است و در حقیقت دیدگاه آنان را بکار برده است در حالی که شیعه در این زمینه از

در یک نفر) نیست. اگرچه در اصول‌گرایی مشهور که در عصر حاضر به وجود آمده، بزرگان فقها و یا معدودی از مراجع که در بین آنان هستند، مشخصاً این تصویر (از رهبری) را پذیرفته‌اند. در حقیقت قدرت و اعتبار فقیه اصولی، به موازات قدرت و اعتبار امام و برای حفظ آن بوده است: نه تنها به علت ضرورت و لزوم تقلید و اطاعت (از مرجع) بلکه به علت لزوم تقلید از مجتهد زنده، و متمایز به علت دارا بودن مشخصات ویژه و ممتاز؛ از دیدگاه فقاهت، به عنوان یک دانش‌مند بی‌مانند و منحصر به فرد (عالم) در علمی که به زحمت و سختی کسب کرده و در دست‌رس عوام ناآگاه نیست؛ و در قدرت فقه و درک فقیه برای اعتماد به تفسیر و برداشت خود که منبع وی، فقط ادله مبتنی بر متون و نصوص دینی نباشد، تا بتواند فتاوا و نظریات فقهی را در حوزه وسیعی استخراج نماید؛ این مورد اخیر، طبق نظریه‌ی (شیخ) مرتضی انصاری در قرن نوزدهم در مورد مبنای استخراج احکام شرعی است که مواردی وجود دارد که در متون دینی (صراحتاً حکمی ندارد) و در مورد آنها شک وجود دارد و لذا از دلیل (و یا همان عقل) به منزله یکی از مبانی استنباط احکام باید بهره جست. لذا درمی‌یابیم که حتماً قبل از سخنان مشهور امام خمینی، در مورد «ولایت فقیه» (که عزیز شرح داده است)، که حاکم فقیه در امور سیاسی مطلقاً لازم‌الاطاعه است و نظریات حاکمیت مردمی، اجباراً در رقابت و ستیز با نظریه حاکمیت فقیه برگزیده و عالی‌رتبه بوده‌اند. فشار شدید این گرایش به رهبری فقیه عالی‌رتبه و برگزیده و یا تأثیر آن بر انتقال وظایف رهبری از ائمه به فقها، در تفکرات سیاست‌مداران نیز دیده می‌شود. در هر صورت، همان‌طوری که عزیز نقل می‌کند، بعضی متفکران تلاش کرده‌اند تا حاکمیت مردمی را با جهان‌بینی شیعه تطبیق دهند. آیت‌الله منتظری که زمانی جانشین مسلم امام خمینی علیه السلام بود، به این گروه تعلق دارد. وی در کتاب **ولایت فقیه** خود که نوشته‌ای مؤید همین مطلب البته بسیار مبسوط‌تر از رساله امام خمینی علیه السلام با همین نام است، مفاهیمی

همان آغاز پیش رو بوده و آثار فقهاء نشان‌گر این مسأله است گرچه همه مصادیق آن بیان نشده است و به مناسبت حوادث و پیشامدهای عصر مطرح و تبیین گردیده است. (ناقد - انجمن)

را مطرح می‌کند که قبلاً نوگرایان اهل تسنن استفاده می‌کردند. تا برای بررسی چهره دموکراتیک اسلام، در مورد آنها بحث شود: «تبعیت» (موافقت مردم با حاکم) و موردی که برای شیعیان جدیدتر بود، یعنی «شورا» (انتصاب حاکم توسط مردم و موافقت عامه). وی این اصول و مبانی را با اصل رهبری فقیه برگزیده و ممتاز وفق می‌دهد که نظر فقهاست. وی این کار را از طریق محدودیت دادن به فرد و حکمت مردم برای انتخاب نمایندگانی هم‌ساز کرده که قبلاً با توجه به توانایی‌ها و خصوصیات فقهی آنان انتخاب شده‌اند و وظیفه آنان یقین رهبر و یا فقیه است. این ترتیب در حقیقت، ساختار کنونی جمهوری اسلامی است که در آن رهبر، توسط خبرگان منصوب می‌شود. خبرگان را مردم از میان فقهای نامزد شده انتخاب می‌کنند و شورای نگهبان، که خود از فقها و حقوق‌دانان تشکیل می‌شود که صلاحیت آنان تأیید شده است.

آیت‌الله یزدی، پیکربندی در ترکیب قدرت مردم و فقها را که نتیجتاً حاصل می‌شود، این‌گونه معرفی می‌کند: به دنبال پیامبر، همان‌طور که خود فرموده است، امامان مسیر وی را دنبال می‌کنند که «ولی» نیز، در پی آنان راهشان را ادامه می‌دهد، با این تفاوت که «ولی» را مردم انتخاب می‌کنند. او نمی‌تواند هر طور که بخواهد، قانون وضع کند، بلکه تنها در چارچوبی که قانون اساسی به وی اجازه می‌دهد، می‌تواند رفتار کند. بنابراین منتظری و جمهوری اسلامی، تعادل و موازنه بین قدرت (ولی) فقیه و حاکمیت مردمی را با توجه و التفات به فقها برقرار می‌کند. در مقابل، آیت‌الله محمدباقر صدر، محقق و فعال سیاسی عراقی، از قدرت مردم در کشور و ملت اسلامی طرف‌داری می‌کند. استراتژی و تدبیری که وی برای ایجاد نظریه خود، از آن بهره می‌برد، اولویت دادن به یک جهان مبتنی بر انسان‌گرایانه است^۱ که از قرآن و خداشناسی و الهیات شیعه، برداشت می‌شود. در این صورت، قدرت فقها می‌باید با این جهان‌بینی مطابقت داشته باشد. لذا وی قادر است عنوان کند، از آن‌جا که به مردم آزادی اراده داده‌اند و

۱. این برداشت انسان‌گرایانه غیر واقع‌بینانه است اگر ایشان بر نقش مردم و توجه به جایگاه انسان‌ها تأکید ورزیده دلیل بر رویکرد انسان‌گرایانه غیر دینی نبوده است. (ناقد - انجمن)

خلافت زمین به آنان سپرده شده، فقیه و یا شورای فقها را باید مردم مستقیماً انتخاب کنند، درحالی که وظیفه و کارکرد فقها، به راه‌نمایی و شهادت بر مردم محدود می‌شود تا به وظیفه الهی خویش عمل کرده باشند. آیت‌الله مجتهد شبستری که تفکرات سیاسی و حقوقی (شرعی) وی در بخش بعد، آورده شده است، از استراتژی مشابهی استفاده می‌کند. وی با تصدیق این مطلب که تفکر فقها «کامل» و خالی از خطا نیست، بلکه بر اساس دانش بشری است و نیز استعداد خدادادی و فطری بشر، یعنی همان «عقل» که با توجه به معیارهای «فقهی و حقوقی» مشخص می‌شود، ساختاری شکل می‌دهد که در آن مردم رهبری می‌کنند و فقها به راه‌نمایی مردم می‌پردازند. ساختار وی، افراطی‌تر از «صدر» است. آری، قدرت فقیه و یا قدرت اسلام، نیازی ندارد که در هیچ ساختار مشخص سازمانی و یا مؤسساتی اظهار و ظاهر شود، اما در هر کدام از اشکال دولت که بر اساس و مبنای آن شکل گرفته باشد، اقتضای غلبه و تسلط بر امور را دارد.

بنابراین، به طور متعارف و معمول، فهمیده می‌شود که این طور نیست که تمامی این فقها، مدافع حکومت روحانیان باشند، اگرچه تمامی آنان، نماینده یک گرایش و تمایل شایع در تفکر شیعه‌اند که در آن قطعاً نقش سیاسی ادامه دارد، برای اسلام عنوان می‌گردد و در نتیجه، نقش سیاسی برای فقها - اگرچه کم‌رنگ‌تر - در نظر گرفته می‌شود. از این گروه، امام خمینی، منتظری و مانند آنها، سیاست و مذهب را توسط معرفی دوباره رهبری امام و در پی آن با تأکید بر این حقیقت، با یک‌دیگر پیوند داده‌اند که اکنون در زمان غیبت هستیم. این رهبری قدرت‌مند از طریق توزیع قدرت میان افراد و مؤسسات و نهادهای مختلف دولتی، اعمال می‌شود. از سوی دیگر، صدر و شبستری، فقها را به عنوان تجلی حضور امامان در جامعه پذیرفته‌اند، در عوض نقش آنها را به قدرت علمی و معرفتی، البته ضعیف‌تر (از امام) محدود کرده‌اند. آنان می‌توانند در عوض، قدرت نهایی و غایی (در عمل الهی) را در یک چارچوب شیعی، به مردم ببخشند و این کار در زمان غیبت امام، با حذف «رهبر» (از ساختار قدرت) امکان‌پذیر است.